



شهرشلوغ

من زنده‌ام این وطن در پناه تو

جواد طوسی

بعضی اوقات «محمد نوری» را در پیاده‌رو خیابان سرباز شهید اجاره‌دار فعلی) می‌دیدم که قدم می‌زد و هیچ نشانی از تفرعن و خودشیفتگی در وجودش نبود. بی‌آنکه آشنایی قبلی با هم داشته باشیم، همواره در قبال سلام توأم با احترامم پاسخ می‌داد: «سلام عزیزم».

او جدا از آن صدای پراپات ایرانی‌اش، یک زندگی خیلی معمولی در خانه مادری خود در خیابان قدیمی سرباز (نزدیک چهارراه ششیخان) داشت. زندگی و همدلی‌اش با مردم عادی بود و از قصه‌ها و غصه‌های آنها می‌گفت و به سرزمینش عشق می‌ورزید و یار و غمخوار دل‌های قدیمی بود و عاشقانه بهار پرتانه را به تصویر می‌کشید و وعده می‌داد که اگر محبوس را در خواب ببیند، به گیسویش ستارهای بیفشاند.

جددا از ترانه‌های خاطره‌انگیز «محمد نوری» نام او در طول این سال‌ها برایم یادآور «ایران و ایرانی» بود. یکی از علایق و دلمشغولی‌هایم این است که در خلوت خود به هر بهانه‌ای از آن تصنیف دشتی بی‌نظیر «عارف قزوینی» که در دوره دوم مجلس شورا در تهران ساخت، پایی به تصنیف‌ها و سرودهای دیگری که به «ایران و خاک وطن» پرداخته‌اند، بزنم و در ذهنم آنها را مرور کنم. اگر سالگرد «قهرمان مشروطه» در ۱۴ مرداد را به عنوان دیباچه و سرلوحه قانونمندی و نمادی از شور و اراده ملی برای تحقق آزادی و عدالت بدانیم، دوست دارم مرگ اندوهبار «محمد نوری» را جدی بگیرم و شخصیت مقاوم و دل زنده او را در ساحت یک عاشق وفادار وطن ببینم که بر یکی از قلعه‌ها ایستاده و صدای پرحلاکتش در گذر تاریخ با بقیه راویان نام‌آشنای این سرزمین پیوند خورده است. در این حس روایی و دل‌انگیز، می‌توان با «عارف قزوینی» هم‌صدا شد و زمزمه سر داد: «ای خون جوانان وطن لاله میدبه/ا قامت سرو قدشان سرو خمیده/ در سایه گل بلبل از این غصه خیزده/ گل نیز چو من در غمشان جامه دریده ... چه کج رفتاری ای چرخ/چه بگذرداری ای چرخ...»

و گذشت و گذشت و با صدای محمدرضا شجریان و موسیقی پرکشش «حسین علیزاده» هم‌آوا شد «ایران خورشیدی تابان دارد/ با جان پیوندی پنهان دارد...» و... به «محمد نوری» رسید که مهرپایانه و پرشکوه و تلخ از وطن و خون دل‌ها و رنج دوران ما (در گذر هشت‌ساله از جنگ تحمیلی) گفت.

حیفم می‌آید از یکی از بهترین و تاثیرگذارترین

تصنیف‌هایی که این اواخر با صدای گرم «سالار عقیلی» درباره «وطن» خوانده شده، یاد و به قسمتی از آن اشاره نکنم: «تا زتر کن داغ ما را/شعله زر دامن خدا/با تو هرگز نبرگرد عهد و پیمانم/ من زنده‌ام ای وطن در پناه تو/سر چه باشد بر تن/ جان چه باشد بر کف/ تا سپارم در راه تو...»

چه کج رفتاری ای چرخ...

صحتِ از یاد آن «۱۴ مرداد» شد، بد نیست به همین بهانه ضرورت واثق‌نگری تاریخی و برخورد متصفانه با تاریخ و کالبدشکافی درست آن را یادآور شوم. به عنوان یک نمونه بارز، حکومت پهلوی دوم سعی داشت با تحریف واقعیت، کودتای شهبان بی‌مخ در ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ را به یک حماسه ملی بدل کند. خودم در سنین کودکی و نوجوانی شاهد بودم که در «میدان مخبرالدوله» روز ۲۸ مرداد هر سال عده‌ای نظامی در رسته‌های مختلف از سوی رژیم ردیف می‌شدند تا مراسم رژه در این لوکیشن مصادره به مطلوب شده برگزار شود. اما شاهد بودیم که نه‌اینها این جعل تاریخی و نمایش پویشی مدال دادن به خود، به یک فروپاشی کامل و تمام‌عیار منتهی شد.

هنوز «نهضت مشروطیت» در کنار چند کار تحقیقی و تاریخ‌نگارانه محدود همچون «تاریخ مشروطه ایران» (احمد کسروی)، «اجتدالوژی نهضت مشروطیت ایران» و «فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران» (فریدون آدمیت)، «مشروطه ایرانی» (ماشاءالله آجودانی) و «ایران بین دو انقلاب» (یرواند آبراهامیان) که از زوایای مختلف به این رخداد مهم تاریخی پرداخته‌اند، نیاز به بازنگری و آسیب‌شناسی جدی از بعد تفکر روشنفکرانه و وجوه انقلابی و عدالتخواهانه و... ظرفیت‌های آزادخواهانه دارد. در سنینما اوضاع بسیار غم‌انگیزتر است و به جز تجربه نه‌چندان موفق زنده‌یاد علی حاتمی در فیلم «ستارخان» (۱۳۵۱) و نگاه سطحی و کم‌رنگ محمود کوشان در «شیر خسته» (۱۳۵۵)، با اثر دیگری در این حوزه روی‌برو نیستیم. گویا هنوز بر اساس همان مرزبندی‌ها و سوء‌تفاهمات تاریخی نام «مشروطه» در حد همان کشمکش کلامی «مشروطه مشروعه» باقی مانده و قرار نیست نقاط روشن و غبار گرفته این قیام و جنبش مهم تاریخی به درستی مورد نقد و ارزیابی و مکتوب و رسانه‌ای قرار بگیرد.

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آراشتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۵۵۷۵ – تماس: ۸۸۶۷۷۶۶۹
توزیع: شرکت ناوآران جهان رسانه ایرسا – تلفن: ۸۸۸۲۳۲۹۰
امور فنی، تبلیه و لیتوگرافی: روزنامه شرق
چاپ گلرزی: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹ تلفن ۷- ۶۶۸۲۳۲۴۶

شَب‌های روشن: در حاشیه پخش فیلم در بازار ویدئویی فیلم‌ها را به بقالی‌ها نسپارید

فرزاد موتمن



در یادداشت‌های قبلی راجع به فاصله بین تولید و اکران ازتشیتم و گفتیم ریشه این فاصله به نظام اقتصادی سینمای ما برمی‌گردد که نه کاملاً دولتی است و نه کاملاً خصوصی. این روزها اتفاق جدیدی در حوزه اکران افتاده است.مدیر کل اداره نظارت و ارزشیابی اعلام کرده فیلم‌های قدیمی به شکل ویدئویی پخش می‌شوند و اکران به فیلم‌های جدیدتر اختصاص پیدا می‌کند. مطبوعات این روزها بارها از فیلم‌های «آشکار» و «صد سال به

این سال‌ها» نوشته‌اند یا به عدم اکران «سنتوری» پرداخته‌اند اما واقعیت این است که گفته اخیر مدیر کل اداره نظارت و ارزشیابی ارشاد تنها به عدم یا محدودیت در اکران همین چند فیلم ختم نمی‌شود بلکه مدام خیلی از فیلم‌ها را می‌گیرد. اگر حرف ایشان مبسفا قرار گیرد خیلی فیلم‌ها نمی‌توانند رده را ببینند و بایگانی می‌شوند. پخش فیلم‌ها در بازار ویدئویی راه‌حل مناسبی برای جبران هزینه، انرژی و زمانی که برای تولید اکثر این فیلم‌ها صرف شده، نیست. این حرفی که از سوی آقای سجادپور بیان شده ناگهان موجی از انرژی، کار و حوصله را هدر می‌دهد و جز بی‌انگیزگی و ناامیدی برای دست‌اندرکاران سینما ماحصل دیگری ندارد. من فکر می‌کنم یکی از فیلم‌های من هم قربانی تصمیم جدید مدیر کل اداره نظارت‌شود. «جعبه موسیقی» من هم مشکل ممیزی دارد و نه مشکل اکران، اما سینماداران به این فیلم فرصت اکران ندهاده‌اند و فکر می‌کنم حالا طبق تصمیم جدید در این جعبه موسیقی هیچ‌گاه باز نمی‌شود. من خودم این فیلم را بسیار دوست دارم و اگر این فیلم اکران نشود بسیار متأسف می‌شوم. البته تأسف من برای فیلم‌های دیگر هم هست مثل «سنتوری» که یک مدیریت آن را توقیف کرد و مدیریت دیگر اکران آن را

پیشنهاد: مجموعه‌داستان «کتاب ویران» نوشته ابوتراب خسروی کتاب کلمه

حسین مهکام



در میان شاگردان مستقیم و غیرمستقیم مرحوم هوشنگ گلشیری، به زعم من چهار نام، چهار مکتب انشعابی را راهبری می‌کنند؛ شهریار مندی‌پور، ابوتراب خسروی، محمدرضا کاتب و حسن بنی‌عاصری. دو نویسنده اول به طور مستقیم مدت مدیدی درس گلشیری را درک کرده‌اند و به سویه‌های زبانی و کشف‌های زبانی وی تسلط کامل دارند و دو دیگری با قدری فاصله به گلشیری متصل شدند و از چشمه او نوشیدند. شاید به همین دلیل باشد که دو تای اول به شدت میان تصویر و کلمه، روی بحث کلمه تمرکز کرده‌اند و دو تای دیگر روی تصویر.

این به آن معنی نیست که هر یک از گروه دوتفره اینان از موضوع دیگر غافل بوده‌اند، بل، تمرکز به معنی مسیر نگاه و افق دید مدنظر است. تشریح تجسد آدم‌های محمدرضا کاتب به شکل شریف و به شدت دارای ادبیت، به گونه‌ای شواحت محوری به داستان‌های او بخشیدی و ناتوالیسم شدید حسن بنی‌عاصری، چنین واژه‌ای را به زعم من در صدر نسبت‌های داستانی او قرار داد. اما شهریار مندی‌پور و ابوتراب خسروی – که از قرار معلوم خیلی هم نگاهشان در یک راستا نیست – به لحاظ زبانی، درست به معنی شگفت‌نویشار زبان، بیشترین اثر را در ادبیات داستانی دهه ۷۰ داشته‌اند.

کشف لایبرتن‌های زبان و ایجاد پتانسیل‌ها یا به عبارتی عارفانه‌تر انکشاف پتانسیل‌ها امری بود که مرحوم گلشیری



تناجیح تک تحقیق روی احسابات مردان در زمان تماشای فیلم نشان می‌دهد که فیلم‌های سرگرم‌کننده‌ای چون تام و جری و ارباب قلعه‌ها اشک مردان قرن ۲۱ دردمی‌آورد. زمانی جنس قوی با افتخار به سینما می‌رفت و همیشه با خود دستمالی داشت که آن را برای پاک کردن اشک‌های همسرش به وی دهد اما امروز به نظر می‌رسد که دوران مردان محکم به سبک «همفری بوگارت» (بازیگر شهیر آمریکایی دهه‌های ۵۰ و ۶۰) به پایان رسیده است به طوری که مردان قرن ۲۱ دیگر ترجیح می‌دهند در سینما دستمال‌شان را برای پاک کردن اشک‌های خود نگه دارند. اصل ماجرا این بود که اسمال اتمینش «داستان اسباب‌بازی ۳» مردان بسیاری را در سینماهما متاثر کرد به همین دلیل پخش یکی شد. انجام داد. فیلم «بازگشت پدانه» آخرین بخش از سه‌گانه «ارباب حلقه‌ها» محصول سال ۲۰۰۳ به کارگردانی پیتر جکسون در رتبه اول این نظرسنجی قرار گرفته است. اندی بیسپاک یکی از مردانی که در سینما نمی‌تواند جلوی اشک‌هایش را بگیرد به «بی‌بی‌سی» گفت: «نه‌تنها صحنه آخر فیلم بلکه تمام لحظات از ۱۰ من را بلند می‌کرد و بغض گلویم را می‌فشرد». رتبه دوم این طبقه‌بندی متعلق به فیلم «ال‌های آزادی» «فرانک دارلونت» است. یکی از شرکت‌کنندگان این نظرسنجی گفت: «صحنه‌ای از این فیلم که دو دوست همدیگر را در ساحل پیدا کردند اشک من را درآورد.

روزنامه

سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۰۲۸ ■ شماره ۱۰۴ دوره جدید ■ چهارشنبه ۱۲ مرداد ۱۳۸۹ ■ ۲۲ شعبان ۱۴۳۱ ■ ۴ اگوست ۲۰۱۰

آخر

در گذر زمان: سالمرگ مرلین مونرو

تجسمی از رویای امریکایی

ناصر فکوهی



در میان یازنمودهای فرهنگ امریکایی که به صورتی خودآگاهانه و ناخودآگاهانه از نسوی دوستان‌دارن یا دشمنان این فرهنگ و آنچه «شیوه زندگی امریکایی» نام گرفته است و یک کلام می‌توان آن را به «رویایی» تشبیه کرد که قادر است هر کس را از «هیج» به «همه چیز» برساند و تا مدت‌هایی دراز یکی از بزرگ‌ترین و قدرتمندترین انگیزه‌های بود که جاذبه‌ای می‌همتا برای قاره جدید به همراه می‌آورد، مرلین مونرو

چه در زندگی واقعی و چه در حیات نماندیش، جایگاهی ویژه و پرمعنا داشت. این دختر خانواده‌ای متوسط و رو به پایین از پدر و مادری نه‌چندان متشخص، خود نیز برخلاف تصویرش، که از همان ابتدا با کار گرفته شدن در سال ۱۹۴۴ و در جنگ جهانی دوم برای تشویق زنان به مشارکت بیشتر در آن به کار گرفته شد، نه «مرلین مونرو» نام داشت و نه با معیارهای امریکایی چندان زیبا بود و نه حتی که «موتلایی» و به همین دلیل نیز ناچار شد نام خود را از تورما بگیرد به مرلین مونرو تغییر دهد و موهبش را رنگ بزند. مرلین خیالی، دورانی کوتاه در سینما را طی کرد که به زحمت به ۱۰ سال می‌رسید و در طول آن نقش‌هایی چندان برجسته ایفا نکرد و بیشتر به دلیل ازدواجش با آرتور میلر و سپس روابطش با کندی‌ها (جان اف و رابرت) بود که توانست پله‌های ترقی هالیوود را به سرعت بالا رود. اما شاید این همان سرعتی بود که شدت سقوط و مرگ ناگهانی و بدون توضیح او را توضیح بدهد.

در ۵ اگوست ۱۹۶۲، مرلین در حادثه‌ای رانندگی در حالی که ۳۶ سال بیشتر نداشت کشته شد و شرایط دقیق مرگ او هرگز روشن نشد. گزارش پلیس به مصرف مواد مخدر و نوعی خودکشی اشاره کرده بود. در حالی که امروز هنوز هاله‌ای از شک و تردید بر این مرگ سایه انداخته است و یکی از مهم‌ترین فرضیه‌های مطرح‌شده درحالت حوزه سبسی در این مرگ به دلیل روابط مرلین با خانواده

یاد: شناختم تو را از گوشی که می‌شنود ناز و کرشمه‌های دو هنرمند آوانگارد

بیروز کلانتری



مرگ بهمن محمص مرا یاد فیلمی درباره او می‌اندازد که در سال ۱۳۷۵ در جریان مستنددین‌هایم برای مجموعه «سینمای مستند ایران، یک گزارش» آن را در آرشیو تلویزیون دیدم که چهرهای پرشور و غریب از بهمن محمص و کارگردان فیلم، احمد فاروقی‌قاجار به نمایش می‌گازد. معلوم بود فیلمی است از یک مجموعه مستند درباره نقاشان ایران. چون «گوشی که می‌شوند» نام مجموعه بود و همان زمان دریافتم فیلمی دیگر از این مجموعه را هزیر داریوش ساخته و یادم نیست عنوان فیلم فاروقی‌قاجار درباره محمص چه بود. فیلم حدود ۴۵ دقیقه طول می‌کشید و از یک سرشب تا پگاه فردایش می‌گذشت و حدوداً سه فضای مجزا و مستقل داشت. در فضای اول دوربین پشت سر محمص، از یادله‌های خله او بالا می‌رفت، وارد خانه‌اش می‌شدیم و او با لجه غلیظ شمالی‌اش شروع می‌کرد به تعریف کردن از خودش و بد و براه گفتن و این و آن. بخش دوم فیلم تماماً نمایی ثابت بود از میزی در یک کافه که سه نفر پشت آن و در کنار هم، رو رو به دوربین نشسته بودند. اگر اشتباه نکنم بهمن محمص راست‌گرا نیستند، همه‌ردی که شناختش در سمت چپ و زنی که او را هم نشناختم، در وسط. در تمامی زمان‌های بخش، محمص و مرد به بحثی هنری سرگرم بودند که از همان راعبت و گویی از سر، وظیفه، مقام سرش را در پی گوش کردن به حرف‌های این و آن، به راستی چه می‌گرداند. چشم سوم فیلم ساعت حدود دو و سه بعد از نیمه‌شب بود و ما بهمن محمص

اتاق نویسنده: عادت‌های یک نویسنده تنبل بازی با گل‌های قالی ایرانی

اورهان پاموک



صبح بیدار می‌شود. پاهایم هنوز هم هر روز صبح در من رمل خرت که در جزیره‌ای کوچک به کار هرروزشان عادت کرده تا اتاق کارم می‌کشند، صبح‌ها بعد از بیدار شدن، سروقت قهوه‌جوش می‌روم، بعد هم یک نگاهی به روزنامه‌های اندازم که همه اینها بیشتر از ۱۰ دقیقه طول نمی‌کشد. شاید اینها از نشانه‌های برای من باشد. این نتیجه رسیدام که نویسندگی کاری است که نظم زیادی می‌خواهد، باید برای خودم قانون بگذارم. بعد از نوشیدن قهوه، کاغذهای کوچک یادداشت کاهی را روی میزیم می‌گذارم، تلفن همراهم را خاموش می‌کنم و به خودم ایمان می‌دهم که من آدم خوشبختی هستم و باید تنها به نوشتن فکر کنم. البته باید شب قبل اتاق تمیز شده باشد و روی میزم برزنده اتالی که همه چیزش از چوب بلوط است و به شدت دوستش دارم. در یک کلام در این اتاق تمیز خودم را با قانونی که برای خودم گذاشتم کتک می‌زنم و حالا خودم را به عنوان یک نویسنده تربیت کرده‌ام. بعد از اینکه پشت میز می‌نشینم اول از همه به نصیحت ارنت هابرمیگو می‌عمل می‌کنم یعنی خواندن نوشته‌های زری قبل از این روش به فضای قصاص برمی‌گرم و شانس بهتر نوشتنم دوچندان می‌شود. درباره خوب یا بد بودن قصاص خیلی‌روز تصمیم می‌گیرم، اگر روز بی‌رحمی باشد و یخت نیازم بیشتر طول را دفترچه سیمی کارم دستم کاغذهای کاهی را می‌کنم و در سطل آشغال می‌ریزم. قلمم ترسو نیست و برای همین می‌نویسم و بعد اگر از نتیجه راضی نبودم پاراش می‌کنم و باره کردن و دور ریختن اصل اول نویسنده‌گی است. این کار را می‌کنم که بعداً منتقدانم یا بلا را سر کتابمینمایانورند. بعد از نوشتن اولین جمله، جمله‌های بعدی توی کلام فوران می‌کنند، جمله می‌کنند، انگار که می‌گویند، با التماس، خواهش، بگنار من باشم... اما وقتی سرعت نوشتن بالا رفت، می‌تروسم و به این نتیجه می‌رسم که زیاد نوشتام، پس خوب از آب درنیاامده است.

دونیرو در فیلم جدید جاناتان دمی

رابرت دونیرو در فیلم سینمایی «نامعلل با هر ی» به کارگردانی جاناتان دمی بازی می‌کند. این یک کمدی سیاه و اندکی تلخ درباره مردی است که آشنایی با یک زن زندگی او را متحول می‌کند، اما پدر پیرش می‌خواهد این رابطه عاشقانه را تخریب کند. بردلی کوپر بازیگر آمریکایی نقش این مرد را بازی می‌کند. فیلمنامه این پروژه از سال ۲۰۰۴ فراز و نشیب‌های فراوانی داشت که پل هیکیس نگارش آن را پیش از ساخت فیلم موفقش «تصادف» آن را با اقتباس از کتابی به همین نام نوشته بارت بیکر انجام داده بود. خود هیکیس می‌ایل بود فیلم را با نقش آفرینی وینس وان و جک نیکلسون بسازد اما هرگز موفق به جذب بودجه نشد.

تهران : اذان ظهر:۱۳:۰۰اذان مغرب ۲۰:۰۶ اذان صبح فردا ۴:۲۹ طلوع آفتاب ۶:۱۵

این ۳۰ درصد با اراده سیدعلی میرفتاح

سیدعلی میرفتاح
mirfattah@yahoo.com

این را نه من گفتم‌ام و نه بدخواهان خارجی و نه سپاه‌نامه‌ای داخلی. این را فرمانده مقتدر پلیس کشور فرموده که «۷۰ درصد زندانیان کشور معتادند».

کیورچالی: آن ۳۰ درصد هم با چک برگشتی‌اند، یا از قماشی هستند که منتظرند لولا داسیلوا پشان پناهندگی بدهد. **مویدی:** اینکه آهه بقیه عمرش را توی ریو دوانیرو بگذرانند، بیشتر جنبه تشویقی دارد تا تنبیهی.

امیرشاهی: خوب است که با برزیل مبادلات زندانی داشته باشیم. از این طرف بروند ریو، از آن طرف بایاند شورآباد و کهریزک ... خوب که فکر کنی می‌بینی برای هر دو طرف هم، هم جنبه تشویقی دارد و هم جنبه خودشناسی و تنبه نفسانی ...

روشن‌ضمیر: من می‌گویم زود مردیم، شما می‌گویید نه فکر کنید الان اگر زندان بودیم، می‌رفتم بریودوانیرو قهوه می‌خوردم.

کیورچالی: گفתי قهوه، راستی یک رفیق برزیلی داشتی که توی کار صادرات قهوه بود، خبری ازش داری؟

روشن‌ضمیر: آره، بی‌خبر نیستم. تقریباً هم‌زمان ما مرده، اما توی جهنم است و حسابی دارد جواب صادرات قهوه‌اش را می‌دهد.

مویدی: او را ول کن، ببین این ۳۰ درصد چه اراده‌ای دارند که هم‌راگ ۷۰ درصد نمی‌شوند. اگر به من باشد که می‌گویم یک جایزه‌ای چیزی باید به اینها بدهند و تشویق‌شان کنند، والله خیلی اراده می‌خواهد که آدم توی یک جمع ۷۰ درصدی طاق بیاورد.

امیرشاهی: ما توی یک جمع سه درصدی طاقت نیاورديم و پیامن سر خورد. ببین اینها دیگر کی هستند.

کیورچالی: حالا از کجا گیر می‌آورند؟ مگر توی زندان هم شتر می‌برند که توی چهارها هاضم‌اش مواد مخدر بیفتد؟ **مویدی:** مگر فقط توی معد و روده شتر می‌تایند؟ **روشن‌ضمیر:** جهت اطلاع عرض کنم که شتر سیرابی و شیردان دارد، نه معده و روده.

مویدی: حالا هر چه، بالاخره بقیه مخلوقات هم توان انباری زدن دارند.

کیورچالی: بیا حساب کن، ضرب و تقسیم کن ببین اگر ۷۰ درصد بخواهند مصرف کنند، حشمت چقدر می‌شود. مگر اینکه انباری‌شان به قدر یک سلوله جا داشته باشد. بالاخره ظرف و مظروف باید یک نسبتی با هم داشته باشند. دریا که در کوزه نمی‌گنجد.

مویدی: فعلاً که می‌گنجد، الان بشر به یک جایی رسیده که می‌تواند چیزهای خیلی جیمیم را در ظرف‌های کوچک و ظریف و شکننده جا دهد. **روشن‌ضمیر:** ما که زنده بودیم از این ظرف‌های کوچک و ظریف و شکننده نبود، همین که ما مردیم تازه یادشان آمد که بسازند؟

میرفتاح: کار اینها نیست که کار چینی‌هاست. آن فلان فلان شده‌ها روی همه چیز دست گذاشته‌اند. باور کنید سوله‌های تاشو و پرتال و کم‌جا ساخته‌اند، منتها جادار و مطمئن... **کیورچالی:** توه که می‌یگو همه راه‌ما به چین ختم می‌شود. **میرفتاح:** نمی‌شود؟

سکانس آخر

تقدیر جشنواره لوکارنو از فرانچسکو رزی
جشنواره لوکارنو با اهدای جایزه دستاورد یک عمر فعالیت هنری و نمایش ویژه نسخهای بازیابی و اصلاح‌شده از فیلم مهم این فیلمساز یعنی درامی دوچنگک «چند جنگ قبل» ساخته شده به سال ۱۹۷۰ (از زری تقدیر به عمل می‌آورد. شصت و سومین دوره جشنواره بین‌المللی لوکارنو چهار تا ۱۴ اگوست ۱۳ تا ۲۳ مرداد) در سوئیس برگزار می‌شود.

پروانه ساخت برای خیابان‌های آرام
فیلم سینمایی «خیابان‌های آرام» به تهیه‌کنندگی سیدمحمود رزسوی و کارگردانی کمال تبریزی پروانه ساخت گرفت. همچنین «تهران ۱۴۰۱» به تهیه‌کنندگی سعید سعدی و کارگردانی مهرداد خوشبخت و «دختر شاه پریون» به تهیه‌کنندگی عبدالله علیخانی و کارگردانی شهرام شاحسینی پروانه ساخت دریافت کرد. شورای صدور پروانه نمایش برای فیلم‌های «یک گزارش واقعی» به تهیه‌کنندگی منوچهر شاهسواری و کارگردانی داریوش فرهنگ و «فصل باران‌های موسمی» به تهیه‌کنندگی منوچهر شاهسواری و کارگردانی مجید بزرگ پروانه نمایش صادر کرده است.

بروس ویلیس در نور سرد روز
هنری کاول و بروس ویلیس در تریلر «نور سرد روز» نقش آفرینی می‌کنند و سازندگان فیلم با سیگوری وودر هم در حال مذاکره هستند. این فیلم را مبروک المشری فیلمساز فرانسوی کارگردانی می‌کند و فیلمبردارش ششم ستمبر در اسپانیا آغاز می‌شود. داستان «نور سرد روز» درباره یک جوان آمریکایی است که خانواده‌اش در حال گذراندن تعطیلات در اسپانیا روده می‌شود. او تنها چند ساعت فرصت دارد آنها را بباید، راز یک توطئه حکومتی را فاش کند و ارتباط بین این آدم‌ربایی با رازهای پدرش را پیدا کند.

درگذشت فیلمنامه‌نویس جیمز باند
تمام منکیه‌ویش فیلمنامه‌نویس فیلم‌های جیمز باند از جمله «المان‌ها ابدی‌اند» و «زندگی کن و بگذار بمیزند» ۶۸سالگی از دنیا رفت. منکیه‌ویش پس از مدت‌ها بیماری با سرطان لوزالمعده روز شنبه در خانه خود درگذشت. او سه ماه پیش تحت عمل جراحی قرار گرفته بود.

جردن روی صندلی کارگردانی اسکویی
نیل جردن فیلم سینمایی «اسکویی می‌میرد» را با اقتباس از کتاب بلد موری کارگردانی می‌کند. داستان «اسکویی می‌میرد» که یک دبیرستان ملسی در ایرلند روی می‌دهد و درباره ماجراهای دو نوجوانی است؛ روپرکت یک نابغه ریاضی و اسکویی که مورد آزار معلم ورزش مدرسه قرار می‌گیرد. وقتی اسکویی به شکلی غیرمنتظره می‌میرد، روپرکت با استفاده از مجموعه آزمایش‌های علمی عجیب و غریب می‌کوشد با دوست مرده خود ارتباط برقرار کند.